



چراغی تا صبح

مستند زندگی نامه

سردار شهید ابوالحسن یاری

فرمانده گروه سلمان

بنیادین خاطرات

خانواده و عده‌ی معتمدین از دوستان و همزمان شهید

نویسنده:

شمسی وفایی

سرشناسه: وفایی، شمسی، ۱۳۴۴-

عنوان: چراغی تا صبح (زندگی‌نامه سردار شهید ابوالحسن یاری فرمانده گروه سلمان: بر اساس خاطرات خانواده و ... / نویسنده:

شمسی وفایی؛ تهیه کنندگان: کنگره سرداران، امیران، فرماندهان و ۹۸۰۰ شهید استان کرمانشاه و اداره کل حفظ آثار و نشر

ارزش‌های دفاع مقدس استان کرمانشاه

مشخصات نشر: تهران، صریح، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۱۲ص بهاء: ۱۰۰۰۰۰ ریال isbn: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۱-۰۶۵-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا عنوان دیگر: مستند زندگی‌نامه سردار شهید ابوالحسن یاری فرمانده گروه سلمان

موضوع: یاری، ابوالحسن، ۱۳۲۴-۱۳۵۹.

موضوع: شهان - ایران - بازماندگان - خاطرات

رؤیاء: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - شهیدان - سرگذشت‌نامه

شماره افزوده: ستاد کنگره سرداران، امیران، فرماندهان و نه هزار و هشتصد شهید استان کرمانشاه

شناسه افزوده: حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس - اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان کرمانشاه

رده‌بندی کنگره: DSI ۱۶۲۶ ۷۳۱ و ۱۳۹۵

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۴



چراغی تا صبح

(مستند زندگی‌نامه‌ی شهید ابوالحسن یاری)

تهیه کنندگان: کنگره سرداران، امیران، فرماندهان و ۹۸۰۰ شهید استان کرمانشاه و اداره کل حفظ آثار و نشر

ارزش‌های دفاع مقدس استان کرمانشاه

نویسنده و مصاحبه: شمسی وفایی

ویراستار: آذر آزادی

صفحه آرا: فرزانه جلیلیان

طرح جلد: مهدی عباسیان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

قطع: رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۱-۰۶۵-۰

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

لینوگرافی - چاپ - صحافی: زیتون قم

کلیه حقوق این اثر متعلق است به:

کنگره سرداران، امیران، فرماندهان و ۹۸۰۰ شهید استان کرمانشاه و

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان کرمانشاه

فهرست مطالب

۱۱.....	پیشگفتار
۱۵.....	مقدمه
۱۸.....	چکیده‌ای از زندگنامه ابوالحسن یاری

فصل اول / تولد، کودکی و نوجوانی

۲۱.....	بدیعی از پدری آل عمران
۲۷.....	عید آبان
۲۹.....	رکابی برای دواالحج
۳۱.....	سوغاتی همسایه
۳۳.....	نماز عید فطر
۳۵.....	راز کوجه‌های کودکی
۳۹.....	مدیر مخالف
۴۱.....	سد معبر
۴۴.....	جای یوتین سرهنگ
۴۶.....	بول زور
۴۹.....	درس زندگی

فصل دوم / کار و فعالیت اجتماعی و انقابی

۵۳.....	چهره‌ای به یاد ماندنی
۵۵.....	ساواک در مغازه
۵۷.....	چینی فروشی
۵۹.....	شرط بندی برای استکان‌های نشکن
۶۱.....	همراهی با دشمن
۶۳.....	دوست کوجه‌های نوجوانی
۶۵.....	قهرمانی برای تیم ملی
۶۶.....	شبحی شبیه پادشاه
۶۸.....	فریب خورده‌ها

فصل سوم / خدمت در کامیاران

۷۳.....	سیمرغ و سی مرغ
۷۵.....	سرباز آماده اعدام
۷۷.....	صدای آزادی
۷۹.....	قنوت جاودان
۸۱.....	خاک عروسی
۸۳.....	مراهی بر گردنه مله مروارید
۸۶.....	چشمه‌ای در بیابان گاه
۸۸.....	اسرائیل در سر
۸۹.....	کارشخصی
۹۱.....	فکری برای محرومان
۹۳.....	شوگ
۹۵.....	چراغی تا صبح
۹۷.....	فرماندهی دوست
۹۸.....	فراتر از ایثار
۱۰۰.....	ساکت‌ترین جای دنیا
۱۰۲.....	بیت‌المال
۱۰۴.....	تلاش برای یک آهوی دیگر
۱۰۶.....	سرزنش
۱۰۸.....	سربازهای خسته
۱۱۰.....	بوقلمون‌های شام
۱۱۳.....	نبرد در کامیاران
۱۱۶.....	آخرین نبرد در کامیاران
۱۱۸.....	مچ‌انداختن
۱۲۰.....	ترحم و دلسوزی بر دشمن

فصل چهارم / خدمت در منطقه و عملیات بر علیه دشمن بعثی

۱۲۵.....	تله برای خویشتن
۱۲۸.....	زیبا رو مثل یک فرشته
۱۳۱.....	با خوردن باری سبک نمی‌شه
۱۳۳.....	صبح آن شب بارانی

۱۳۸.....	بازیگوشی ممنوع
۱۴۳.....	گلپوله‌ای از قفا
۱۴۶.....	شب تعویض نیرو
۱۴۸.....	بمباران مدرسه
۱۵۰.....	راهنمای ناآگاه
۱۵۳.....	اولین روز در جبهه
۱۵۷.....	شبی چون شب
۱۶۰.....	مهمان و نارنجک
۱۶۳.....	ب درخت
۱۶۶.....	تارگ در سنگر
۱۶۸.....	درد و درویش
۱۷۲.....	خواستاری

فصل پنجم / شهادت

۱۷۷.....	روزی چون آخر دنیا
۱۸۰.....	غروبی برای آفتاب
۱۸۳.....	آتش خفته
۱۸۷.....	طولانی‌ترین شب
۱۸۹.....	خاطرات مهدی یاری برادر شهید
۱۹۴.....	وصیت‌نامه‌ی شهید ابوالحسن یاری
۱۹۵.....	اسناد و تصاویر

پیشنهاد بناد حفظ آثار کرمانشاه می خواستم مستند زندگی نامه ی شهید ابوالحسن بیری را ریسیم برای دیدار مادر شهید از خانه بیرون آمدم. صبح بود. برف می بارید. در خانه که بیرون آمدم کوچه پر برف بود و همچنان هم می بارید و زمین لباس سفید رنگ زیبای پوشیده بود. صدای پسر بچه ای چهار پنج ساله در هوای برفی کوچه توجه ام را به خود جلب کرد. پسر بچه لباس آبی پوشیده بود و در میان برف ها بازی و سادی می کرد. با صدای بلند می گفت:

خدایا چقدر خوشحالم، روز بهشت روز بهشت. این جملات بچه تکلم داد و این واژه در ذهنم جولان داد. روز بهشت... روز بهشت... روز بهشت... من تا آن وقت فقط رنگ سبز را برای بهشت تصور می کردم، بعد از حرف پسر بچه نتیجه گرفتم که بهشت در دل هر کسی شاید یک رنگ دیگری باشد. همانطور که بهشت در نظر رزمنده ها رنگ مرز بود رنگ خدای و روستا و آتش و شهادت.

رنگ خاکی جبهه رنگ و دروازه ی بهشت بود آن ها آن بهشت را درک کرده بودند و می دانستند به همان دلیل همه ی آسایش و رفاه زندگی پشت پا زدند و از رنگ و دروازه ی بهشت گذر کردند. همچنان که حضرت زینب کبری (مارایت الا جمیلا). در کربلا فقط زیبایی دید. همان رنگ بهشت و اینک بر

مانست تا با قلم خود بتوانیم گوشه‌ای از همان رنگی را که رزمنده‌ها و شهدا دیدند به تصویر بکشیم.

اول گفتم با مادر شهید ابوالحسن یاری حاج خانم بتول افسری، صحبت کنم. بعد درباره این شهید بزرگوار تحقیق و پژوهش کنم تا بتوانم حق مطلب را به بیان بیاورم و در این راه یک سال و نیمه که رفتم سردار بزرگوار حاج رضا شاه‌وری از هیچ کمکی دریغ نکرد و همچنین برادر بزرگوار مهدی یاری و هم‌زمان شهید یاری با جانی و دل وقت گذاشتند و خاطرات را گفتند. تشکر و قدردانی می‌کنم از محرم آقای چاوشان و مسئولین بنیاد حفظ آثار برادر بزرگوار حاج آقا مهدی یاری و نیز آقای مهدی یاری که زحمت و پراستاری را کشیدند تا تشکر و قدردانی می‌کنم.

و اینک مطلبی درباره‌ی چگونگی گرفتن گروه سلمان که فرماندهی آن را ابوالحسن یاری برعهده داشت. می‌توان این گروه را به اسم سیمرغ نامید. چرا که گروه سلمان، متشکل از سی و دو نفر بود که این افراد آدم را به یاد سیمرغ عطار می‌اندازد. گروهی بودند که با جان و دل تحت فرماندهی ابوالحسن یاری ماندند. هدف از تشکیل این گروه این بود که بین دولت موقت و ضدانقلاب آتش‌بس منعقد شود. در سایه‌ی این آتش‌بس ضدانقلاب توانست شهرهای کردستان ایران را یکی پس از دیگری فتح کند.

شهر کامیاران را که آخرین شهر به سمت کرمانشاه بود را هم گرفتند. ضدانقلاب به طور مسلحانه وارد شهر کرمانشاه می‌شدند و نیروهای انقلابی را به شهادت می‌رساندند. در این هنگام بود که آقای سیدمحمدسعید جعفری (شهید جعفری) که آن موقع فرمانده سپاه پاسداران استان کرمانشاه بود. بچه‌های عملیات را جمع کرد و طی یک سخنرانی خطاب به آن‌ها

گفت: «بچه‌های کرمانشاه مگر شما مرده‌اید که ضدانقلاب در داخل شهر کرمانشاه می‌آید و بچه‌های انقلابی را به شهادت می‌رسانند. آماده شوید و بروید شهر کامیاران را آزاد کنید.»

در این هنگام ابوالحسن یاری را از بین جمعیتی که آنجا بودند فرا خواند. چرا که بارها رشادت و شهادت و ایثارهایش را ناظر بود و به عنوان فرمانده این گروه سی نفره معرفی کرد و دستور تجهیزات و نفقات و امکانات را به سپاهستان برای این گروه صادر نمود.

با این فرمان گریز سلمان هویت خودش را پیدا کرد و به مأموریت آزادسازی شهر کامیاران ادامه داد و بعد از آزادسازی شهر کامیاران و عملیات‌های متعدد و پیروز مدایع انجام دادند. با شروع جنگ تحمیلی به دفاع از وطن رفت و در راه اسلام و وطن به شهادت رسید. و با شهادت او گروه سلمان هم از هم پاشیده شد و هر کدام در جاهای مختلف جبهه‌های حق علیه باطل به دفاع از وطن پرداختند.